

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

وحید تاجیک
۲۹ اپریل ۲۰۲۱

ما را با این «فقه» تازیانه می زنند

رَوَند رویدادهای اجتماعی - سیاسی در تاریخ معاصر ما نشان می دهد که روحانیت جامعه ما دیگر سرمشق زیست اخلاقی و حیات معنوی جامعه به شمار نمی رود. روحانیت در کنار زوال اخلاقی و سقوط معنوی دچار رشته ای از بحران های بنیادی، ساختاری، معرفتی و فرهنگی شده و محتوای فکری و دروس مدارس این ها (فقه) هیچ گونه ارتباطی با واقعیت های اجتماعی و مسائل عینی جهان و جامعه امروز ما ندارد. جهان جدید محصول عقلانیت جدید است یعنی انسان جدید (صاحب حق) نسبت تازه ای با "خدا" و آدمیان دیگر و طبیعت برقرار کرد است. اما این جماعت تک منبعی و فاقد گوش و هوش قادر به درک این مسئله ساده نبوده - نیستند و متأثر از فضای تب آلود مدرسه با «مدرنیته» و انسان دوره جدید و عقلانیتش و تکثرگرایی سیاسی - اعتقادی اش کینه می ورزند.

روحانیت تکلیف مدار ما در حالی که برای آینده و پایان این شرایط حساس و ناگوار و آشفتگی ها و نابسامانی های اجتماعی امروز ما هیچ طرح روشنی ندارند، فقط به تکرار می گویند: باید برگردیم به صدر اسلام و چسبیدن به "فقه". این جماعت می گویند: فقه احکام الهی و قانون جاودانه ایست که حرف و طراحی هوشمندان و حکمت آمیز خدا(ج) در این عالم از آن ساطع است، بنابراین تمکین به احکام فقه برای تنظیم امور جامعه لازم است و برای شهروندان روشن می کنند که اگر شما از این "احکام" سر پیچی کنید مجازات سختی را در این دنیا و آخرت انتظار داشته باشید. ما در برابر چنین یک ساختار نظام مند، دارای سلسله مراتب، مدعی وکالت از خدا(ج) و دارای تفسیر ویژه از دین «فقه» قرار گرفتیم که نه تنها در ۱۴۰۰ سال توان تحرک و تجدد را در جامعه خشکانده، بلکه سلطه بر اندیشیدن، مصرف کردن و رفتار ما دارد و چنان ترس و وحشتی در دل ما ایجاد کرده که بدون آن که کاری کرده و جرم خاصی مرتکب شده باشیم، همیشه خود را مجرم و گناهکار فرض می کنیم. پس با این هیولا چه باد کرد؟

به پندار من، کارآمد ترین راه برای رویارویی با این "ساختار" و سیطره مذهبی سنگ شده در ذهن - ضمیر ما به کارگیری شک گرایی، روشن اندیشی و پیوسته پرسیدن و با دودلی کاویدن می باشد. اجازه دهید برای واضح شدن مسئله کاویدن را چنین شروع کنم: گوهر اصلی قانون عبارت است از یک «حکم» یا «فرمان» که به پُستوانه یک مجازات الزام آور می شود، یعنی رابطه بسیار عمیق و مفهومی میان قانون و زور وجود دارد که در پدیده مجازات متجلی می شود. کار قانون این است که به ما "فرمان" می دهد چه کار های را بکنیم یا نکنیم. پرسش مطرح می شود که ما چه نوع پدیده هائی را حکم - فرمان می دانیم؟ آنگهی، مگر هر حکم و فرمانی "قانون" آفرین است؟ نه، به هیچ

عنوان چنین نیست. آن حکم و فرمانی منشأ و مبدأ قانون شمرده می شود که محل و منشأ صدورش، شجره و تبارش روشن باشد (وگرنه قطاع الطریقی مثلی «غنی احمدزی» نیز فرمان صادر می کند). منبع و منشأ قانونی است که قانونیت و اعتبار "قانون" را تعریف می کند، این مهم است که از کجا صادر شده است. آن کانون اقتداری که می تواند «فرمانی» را تبدیل به قانون کند در تاریخ و جوامع بشری گوناگون بوده - است، اما در نظریه حکم الهی آن کانون عبارت است از خداوند (ج)، چون امور به خودی خود حکمی ندارند نه «خوب» هستند نه «بد» این فرمان خداوند است که به امری اعتبار اخلاقی - قانونی می ببخشد.

پس این "فقه" که بر اساس آن آدم می کشند و تازیانه می زنند و حرام و حلال می کنند چیست؟ آیا واقعاً احکام - قانون الهی است؟ یا مناسبات یک جامعه قبیله ئی، یک جامعه سنتی، یک جامعه غیر مدرن و عقب مانده شامل مواردی مثل رَجْم، حَدِّ قَذَف ... چون وقتی شما شجره نامه و تبار این «فقه» را پیگیری می کنید محل و منشأ صدورش بالای ۹۰ پنج درصد به کتاب خدا (ج) وصل نمی شود بلکه ساخته و پرداخته ذهنیت «سیره - حدیث» نگاران دستگاه خلافت عباسی و آلوده به اغراض سیاسی، غیر مستند، غیر دقیق، پراکنده و ضد و نقیض می باشد. برای اثبات این مدعا همین بس که ابن خلدون می گوید: ابوحنیفه تنها ۱۷ روایت از روایات نبوی را قبول کرده. امام علی (ع) که تمام عمر را با پیغمبر بود ۴۰۰ حدیث از قول پیامبر ذکر می کند اما ابو عبیده فقط ۳ سال با پیغمبر بود ولی بیشتر از ۴۰۰ حدیث را ذکر کرده. در قرآن نگفته نماز چند رکعت است، در اول و در آخر کدام سوره را بخوانید، کی به رکوع و کی به سجده بروید، در کدام وقت روز چند رکعت نماز بخوانید. این ها را در قرآن ما نداریم این ها در حدیث آمده است و جمع آوری حدیث ۲۰۰ سال بعد از وفات پیامبر آغاز شد و تا پایان حاکمیت عباسیان با توضیح که دادم ادامه داشته و از همه مهمتر این که هیچ یک از اینها «آزمون» پذیر نیستند و سلسله تبارشان تا پیامبر قابل اثبات نیست. ولیکن روحانیت ما در این مورد ساکت اند و پُرسشگر را با چوب الحاد می گویند.

وضعیت «سیره» نگاری تاریخ اسلامی همچنان تعریف چندانی ندارد و لبریز است از تناقض. بگذارید برای آشکار شدن مطلب چند مثالی بزنم: در مورد هجرت، تولد، وفات و معراج محمد (ص) که ارکان اصلی اسلام است بین ابن اسحق (که هیچ آثار و اثری از وی وجود ندارد) - ابن هشام - ابن سعد و طبری اختلاف نظر وجود دارد و هریک روایت خود را دارند، این در حالیست که ما در قرآن در این موارد (به استثنای معراج) هیچ چیزی نداریم.

هجرت به عنوان آغاز یک هویت اعتقادی - تمدنی، آنقدر مهم بوده که مبنای تاریخ اسلام شده است. اما بین این بزرگواران در تعیین تاریخ دقیق آن، بیشتر از ۵ سال اختلاف وجود دارد. پیامبر اسلام را در زمان تولدش شاید کسی نمی شناخت، اما هنگام وفات پیامبر از چهره های شناخته شده است، در اینصورت چرا در مورد تاریخ وفات اختلاف نظر وجود دارد؟ ابن سعد می گوید: دوشنبه دوم ربیع الاول از سال یازدهم رحلت فرمود، در حالی که دوم ربیع الاول از سال یازدهم پنجشنبه بوده. دوباره ابن سعد از قول یک نفر دیگر می گوید: دوشنبه دوازدهم ربیع الاول رحلت فرمود که دوازدهم نیز "یکشنبه" می باشد و قس علی هذا. در باره معراج پیامبر اسلام بین ابن هشام - ابن سعد - طبری اختلاف وجود دارد و هریک روایت خود را دارند به طور مثال ابن هشام از ابن اسحاق نقل قول می کند: محمد (ص) از مسجد الحرام رفت به بیت المقدس بعد جبرئیل با براقش آمد دنبالش و از آنجا رفتن به آسمان. ابن سعد می گوید: معراج دو بار اتفاق افتاد یک بار پیامبر از شعب ابو طالب رفت به بیت المقدس، یک بار دیگر ۶ ماه بعد از خانه مسقیم رفت به طرف الله. طبری می گوید: از کنار خانه کعبه مسقیم رفت به آسمان بدون براق ۳ فرشته. حالا اگر از محل - روز و شکل رفتن به معراج بگذریم بر اساس تاریخ نگاری اسلامی معراج پیامبر اسلام در سال ۶۲۱ از بیت المقدس اتفاق افتاد، اما بیت المقدس در سال ۷۶۶ به دست عبدالملک مروان ساخته شده است!

عجبا، که حدیث - سیره نگاران اسلامی از خصوصی ترین بخش زندگی پیامبر بادقت بالائی صد در صد گزارش می دهند، اما در مورد ارکان اصلی اسلام چنین اختلاف نظر دارند (تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل).
باری، در این باره چیز های زیادی برای گفتن است، ولیکن برشمردن همه آنها ملال آور خواهد بود، از اینرو همین مقدار کافی است.

کما این که گفتیم: فقه «دین» نیست بلکه سازوکار نیست برای انتظام امور یک جامعه قبیله ئی غیر مدرن و مناسبات اجتماعی آن، پس قادر به حل دشواریها و بحران های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یک جامعه مدرن و در حال تحول نیست و توان پیشکش راهکاری " جدید " را ندارد. مجموع مواردی چون پرت بودن از زمان، عدم درک روشن از تحولات - دگرگونی های دوران ما، عدم توافق « فقه » با « حقوق بشر » با قوانین « دولت - ملت » و به خصوص هیبت تمدن مغرب زمین و هجوم سیل وار معارف و اندیشه های غرب، عقل روحانیت را فلج - نامیزان، اعتماد به نفسشان را زایل و گفتار شان را آغشته به دروغ و جعل و تزویر ساخته است. از دل این آشفتگی و نابسامانی و بی محتوایی است که بیخودی از دهن شریعت مداران ما حدیث نفی و نفرت و نفرین به « نوروز - زن و عالم و آدم » سرازیر می شود و به « کی » و « چی » نیست که با « مشت آهنین » خود طالب انتحاری - داعش ... حمله نمی کنند و " ای داد خدایا " که به حکم این " فقه " لرزان خود تازیانه می زنند!!